

ماه در نامهای جغرافیایی ایران

دکتر شمس‌الدین نجمی

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان

مقدمه

بیگاه شد بیگاه شد، خورشید اندر چاه شد خیزید این خوش طالعان وقت طلوع ماه شد یکی از مباحث بسیار مهم و جالب در تحقیقات فرهنگی و جغرافیایی تاریخی، ریشه‌یابی (etymology) نام شهرها و آبادیهای ایران است. چون ایرانیان به‌ویژه در دوره باستان به این مسئله بسیار مهم، توجه خاصی داشته، کوشش می‌کردند ثابت کنند مظاهر دینی، فرهنگی، طبیعی، جغرافیایی و قومی را که به نشانه تقدیس و احترام در نامگذاری شهرها و آبادیهای ایران زمین استفاده شده است، به هیچ‌وجه اتفاقی و خودبخود نبوده و از نظر تاریخی و فرهنگی بسیار مهم و ارزشمند می‌باشند و در صورتی که درست ریشه‌یابی شوند، برخی از گوشه‌های تاریک و نهفته تاریخ ایران بازشناخته و روشن خواهد شد. نامهای شهرها و آبادیهای ایران را می‌توان به چند گروه دینی، ملی، تاریخی، طبیعی و جغرافیایی تقسیم کرد. در این مقاله کوشش خواهد شد با استناد به شواهد تاریخی و جغرافیایی و با توجه به اصول زمان‌شناختی، شهرها و آبادیهای را که نام آنها با ترکیب کلمه «ماه» ساخته شده است، بازشناسی و معرفی کنیم.



جایگاه ماه نزد آریائیا

آریائیهای وارد شده به سرزمین ایران، برخی از مظاهر سودمند طبیعت را پرستش می‌کردند و برای آنها قربانی می‌نمودند و همانند دیگر پیروان ادیان ابتدایی، برای مظاهر طبیعت به این دلیل که آنها را در زندگی یاری می‌دادند و یا آنها را محل سکونت برخی ارواح می‌دانستند، احترام خاصی قائل بودند. در دین ساده آریائیها، آسمان پاک، خورشید، ماه، ستارگان، باران، آتش و باد که همگی از مظاهر طبیعت بودند، پرستش می‌شدند و در مقابل قوای زیان‌آور طبیعت مانند: تاریکی، خشکسالی و قحطی در اشکال اهریمنی و پلید، مجسم و نکوهش می‌شدند. (ماه در ایران از قدیم‌ترین ایام تا ...، ص ۱۷).

در ادوار کهن ایران پیش از زرتشت، به خاطر ایمان به خدایان متعدد و پرستش عناصر طبیعت، که از اعتقادات آریائیهای ساکن این سرزمین بوده است، ماه که شب تیره و ظلمانی را روشنی می‌بخشید، همواره به‌عنوان یکی از خدایان ستایش شده است. اکرمین، ایران‌شناس آمریکایی، در چند مقاله تحقیقی، بررسی جامع و دقیقی دارد بر روی نقش مهرها، سفالها و سکه‌های به‌دست آمده در ایران که متعلق به چهارهزار سال تا هزار سال پیش از میلاد است. وی در تحقیقات خویش به این نتیجه رسیده است که در تمدنهای اولیه در ایران و ایلام، ماه اولین خدایی بوده که ستایش می‌شده و اگرچه اعتقادات مذهبی و ارزشهای دیگری به‌جز این را منکر نمی‌شود، با قاطعیت، ماه را عمده‌ترین و اساسی‌ترین مقوله در آیین دینی این دوران به حساب می‌آورد.

طرحها و نقشهای متعلق به چهارهزار سال پیش از میلاد، عموماً به آسمان، ماه و باران نسبت داده شده و نشانی از نیایش خورشید و صور فلکی به چشم نمی‌خورد. نمادهای ماه، بیشترین نقش روی اشیاء باستانی را تشکیل می‌دهند. از آنجا که در زندگی مردم این دوران بخشی «عصر شکار» حکمفرما بوده و بخشی هم «کشاورزی و چوپانی»، هنوز احتمالاً راه استفاده از آب رودخانه‌ها را برای آبیاری زمینهای خویش نمی‌دانستند، لذا طبیعی است که باران و برف در رویش گیاه و در نتیجه ادامه حیات آنها، تنها عامل به شمار می‌رفته است و خورشید، روشنی و گرما و در

نهایت خشکی را به همراه داشته و ماه خنکی، ظلمت‌زدایی و باران را. (ماه در ایران از قدیم‌ترین ایام تا ...، ص ۲۰-۲۱)

از قدیمی‌ترین نمادهای ماه، یک صلیب مالتی است^۱ که بر روی ظروف به‌دست آمده از شوش دیده شده است. (شکل ۱، ۴ و ۵) و همچنین بر روی مهری از شوش متعلق به هزاره سوم پیش از میلاد. همین صلیب در کنار خدای ماه که بر گردونه‌اش سوار است دیده می‌شود. (شکل ۶) این گردونه تا مدت‌ها بعد وسیله نقلیه ماه بوده است. کنار این تصویر، «هلال ماه» قرار دارد. بر روی سفال دیگری از «تخت جمشید» چهار مثلث صلیب، بدن یک انسان را تشکیل داده^۲ و دو بازوی وی چهار مثلث دیگری می‌سازد. سر او هم صلیب دیگری تشکیل داده است (شکل ۷). در ماکو (آذربایجان) هم یک صلیب از برنز پیدا شده و از آنجا که قدمت آن را به حدود ۸۰۰ تا ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد مسیح تخمین زده‌اند، به احتمال زیاد همان نماد ماه است (شکل ۸).

براساس مطالعه بر روی قدیمی‌ترین سفال به‌دست آمده، بز کوهی، گوزن و بعدها خرگوش از حیوانات متعلق به ماه هستند. در ایران، گاو مدتی بعد به عنوان نماد ماه شناخته شد^۳ و چنانچه در دوره‌های بعدی می‌بینیم این دو، رابطه ناگسستنی با یکدیگر پیدا می‌کنند. بز کوهی با شاخهای بزرگتر از اندازه معمول، درست شبیه «هلال ماه» ترسیم شده است. (شکل ۱۰) بدن گوزن را با دو مثلث نشان می‌دهند که قبلاً از نمادهای آسمان بوده و در این دوران به ماه تعلق دارد. اصولاً در بسیاری از موارد، خدای آسمان از خدای ماه، قابل تفکیک نیست. این مثلث، گاه صورت تبر دارد (شکل ۱۱). تبر هم چنانچه بر روی بشقاب نقره بجا مانده از هزاره سوم پیش از میلاد دیده می‌شود از ابزار مختص ماه است (ماه در ایران از قدیم‌ترین ایام تا ... ص ۲۱) (شکل ۱۲).

از موضوعات جالبی که بر روی آثار کشف شده در حفاریهای شوش به چشم می‌خورد، نقش تعدادی زن برهنه ایستاده است که دستشان را به هم داده‌اند (شکل ۲۱ و ۲۲). از آنجا که دیگر نمادهای ماه نیز همراه ایشان به چشم می‌خورد، رابطه زن و ماه در این دوران محقق می‌شود. این تصویر، هاله دور ماه را به یاد می‌آورد و وعده باران را که نشانه باروری است. رابطه زن و باروری از ابتدای تفکر بشر وجود داشته و نشانه‌هایی از الهه باروری در بسیاری از تمدنها از جمله در سرزمین ایران به چشم می‌خورد.^۴ بر روی سفالهای این دوران، این نقش را (اَکَرْمَن) اولین



نشانه حضور الهه باروری و پیوند او با «ماه» می‌داند. همین گروه زنان، بعدها در حفاریهای متعلق به هزاره اول پیش از میلاد دیده شده که داخل حلقه ماه قرار دارند و این حلقه با «گاو» متعلق به ماه پاسبانی می‌شود.

این نمادها پس از هزاره سوم پیش از میلاد، در دوره‌های ماد، هخامنشی، اشکانی و ساسانی ادامه دارد و از این رو طبیعی است که اقوام آریایی یکی از قبایل بزرگ خود را به نشانه اعتقاد و احترام به نام «ماه ماد» نامگذاری کرده باشند.

واژه ماه:

ماه ماد ماگ ماس ماج

مانگه مانگ ← در اوستا (mawnggh)

ماس ← در سانسکریت (mās)

مادا ← در پارسی باستان (mādā)

مای ← در پهلوی (māy)

ماخ ← در سغدی (makh)

مه ← در کردی (meh)

مانگه «ماه» در اوستا: هم به معنی سیاره معروف است و هم در تقویم ایرانی نام مدت (سی روزی) است که این سیاره در ۱۵ روز آن افزایش و در ۱۵ روز در کاهش است. (گاتها ۴۴ بند ۳) ماج، هم به معنی ماه می‌باشد. چه در پارسی جیم به هاء تبدیل می‌شود و جمع آن «ماهان» یا «ماهیان» هم می‌آید (برهان قاطع، ص ۱۹۵۶). ماه برورن جاه به معنی «تیر اصغر» است که عربها آن را «قمر» می‌خوانند و به معنی «شهر» هم هست و آن مدت زمانی است از دیدن هلالی تا دیدن هلال دیگر. که حصه (بخش) از ۱۲ حصه سال باشد و آن مدت زمان (سی روزه) و گاه (بیست و نه) روزه می‌باشد. واقع شدن آفتاب را در یک برج نیز «ماه» می‌گویند. نام روز دوازدهم از هر ماه شمسی هم ماه نام دارد و همچنین نام فرشته‌ای است که موکل است بر جرم قمر، یعنی قرص ماه و تدبیر و مصالح روز ماه که روز دوازدهم از ماه شمسی است. به زبان پهلوی هم شهر و مملکت را «ماه» گویند که عربها آن را «مدینه» خوانده‌اند.



گویند که خذیفه، سردار عرب، بعد از فتح همدان به نهاوند آمد و چون نهاوند کوچک بود و گنجایش سپاه او را نداشت، دستور داد که آنچه لشکر کوفه بود، به «دینور» و هرچه سپاه بصره بود به «نهاوند» فرود آمدند و چون «ماه» به زبان پهلوی «شهر» و مملکت را گویند، نهاوند را «ماه بصره» و دینور را «ماه کوفه» می‌گفتند و به همین جهت عربها این دو شهر را «ماهین» می‌خوانند (برهان قاطع، ص ۱۹۵۷).

ماه در ایران باستان

ماه در ایران باستان علاوه بر اطلاق بر جرم قمر، بر فرشته (ایزد کره ماه) هم گفته می‌شده و مانند خورشید، ستوده و مورد تعظیم و تکریم بوده است. چه در شب تار، در برابر دیو ظلمت که جهان را در پرده تاریکی پیچیده، دیدگان آدمی را از دیدار (جهان) محروم می‌دارد. ماه یگانه مشعل ایزدی است که پرده ظلمت را دریده و راز نهانی عفریت سیاهی را فاش می‌کند. در تیر یشت (یشت ۸، بند ۱) و مهر یشت (یشت ۳۵، بند ۱۴۵)، مخصوصاً ماه، مورد تعظیم قرار گرفته است. غالباً ماه، تشکیل‌دهنده تخمه و نژاد ستوران، شناخته شده است. در (یسنای ۱، بند ۱۱ و یسنای ۱۶، بند ۴) و همچنین در اوستا، ماه مربی گیاهان و رستنی‌ها خوانده شده (ماه یشت، بند ۴). روز دوازدهم هر ماه را نیز به مناسبت تقدیس نام ماه و فرشته نگهبان او، بدین نام خوانده‌اند. ابوریحان بیرونی در اثر بی‌نظیر خود «آثار الباقیه...» در فهرست روزهای ایرانی، این روز را «ماه» و در سغدی «ماخ» و در خوارزمی «ماه» یاد کرده است.

ماه روز، ای به روی خوب چو ماه باده لعل مُشکبوی بخواه
گشت روشن چو ماه بزم که گشت نام این روز ماه و روی تو ماه
(دیوان مسعود سعد ص ۶۶۲)



ماه در نامهای جغرافیایی ایران

- ۱- ماخ (máx): دهی از دهستان چهار اویماق، بخش قره‌آغاج، شهرستان مراغه. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۴)
- ۲- ماخوله بالا (máxule-bála): یعنی ماه آباد بالا. دهی از دهستان چهار اویماق، بخش قره‌آغاج، شهرستان مراغه. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۴)
- ۳- مادآباد (mád-ábád): دهی از دهستان سردرود، بخش ورزن، شهرستان همدان. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۵)
- ۴- ماد کده (mád-kade): دهی از دهستان بخش حومه، شهرستان شهرضا. (فرهنگ معین)
- ۵- مادگان (mádgán): دهی از بخش میان گنگی، شهرستان زابل. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۸)
- ۶- مادلوی چالدران (mádluy -e-čálderán): دهی از دهستان چالدران، از بخش سیه چشمه، شهرستان ماکو. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۴)
- ۷- مادلوی گدوک (mádluy-e-gaduk): دهی از دهستان‌های چالدران از بخش سرچشمه، شهرستان ماکو. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۴)
- ۸- مادی (mádi): دهی از دهستان درب قاضی، بخش حومه، شهرستان نیشابور. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۹)
- ۹- مادی (mádi) یعنی جلوه‌گاه ماه: نام شهرهای منشعب از رودخانه زاینده‌رود که در دهستانها، بخشها و محله‌های شهر جاری است.^۵ (فرهنگ جغرافیایی، ج ۱۰)
- ۱۰- مادیه (mádie): دهی از دهستان گورائیم، بخش مرکزی، شهرستان اردبیل. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۴)
- ۱۱- مازگه (mázgeh) یا مازگاه یعنی جایگاه ماه: دهی از دهستان طیبی گرمسیری، بخش کهگیلویه، شهرستان بهبهان. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۵)
- ۱۲- مازو (mázu) یعنی ماه کوچک: یکی از دهستان‌های سه‌گانه بخش کهنوج، شهرستان کهنوج. (فرهنگ معین)

- ۱۳- مازو (mázu) یعنی ماه کوچک: نام ایستگاه راه‌آهن و دهی از دهستان فیلاب، بخش اندیمشک، شهرستان دزفول. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۶)
- ۱۴- مازۀ عرب (máze Arab): دهی از دهستان مرغاب، بخش ایذه، شهرستان اهواز. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۶).
- ۱۵- ماس حضرتی (más-e-hazrati): دهی از دهستان چناران، بخش حومه وارداک، شهرستان مشهد. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۹)
- ۱۶- ماسِ ماسکانلو (más-e-máskánlu): دهی از دهستان چناران بخش حومه وارداک، شهرستان مشهد. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۹)
- ۱۷- ماسال (másál): یکی از دهستانهای بخش ماسال شاندرمن، شهرستان خمسه طوالش. (فرهنگ معین)
- ۱۸- ماسال شاندرمن (másál-e-sánderman): یکی از بخشهای سه‌گانه شهرستان طوالش. (فرهنگ معین)
- ۱۹- ماسان (másán) یعنی ماه‌سان: دهی از دهستان پیلوار، بخش کامیاران، شهرستان سنندج. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۵)
- ۲۰- ماسان در (másandar): دهی از دهستان جوانرود، بخش پاوه، شهرستان سنندج. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۵)
- ۲۱- ماسایه (másáye) یعنی ماه‌سایه: دهی از دهستان رحیم‌آباد، بخش رودسر، شهرستان لاهیجان (لغت‌نامه دهخدا)
- ۲۲- ماسپدان (máspadán) یا ماسپدان یا ماسپتان یا ماسپندان به معنی ماه اسپندان: محلی بوده است در خوزستان. (فرهنگ معین)
- ۲۳- ماستر (mástar) یعنی ماه بالا: دهی از دهستان بالا، بخش فرمیهن، شهرستان اراک. (فرهنگ معین)
- ۲۴- ماسو (másu): دهی از دهستان شهر ویران، بخش حومه شهرستان مهاباد. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۴)



- ۲۵- ماسور (másur): دهی از دهستان کرگاه، مرکز بخش ویسیان، شهرستان خرم‌آباد. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۶)
- ۲۶- ماسوله (másule) یعنی خانه ماه: یکی از دهستانهای بخش مرکزی شهرستان فومن. (فرهنگ معین)
- ۲۷- ماسیدر (másidar): دهی از دهستان سرشیو، بخش مریوان، شهرستان سنندج. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۵)
- ۲۸- ماکان (mákán) یا ماگان یا ماهگان یعنی خانه ماه: نام باستانی ناحیه‌ای در جنوب استان کرمان. جایی که تمدن «تپه یحیی» یادآور آن است. (نگارنده)
- ۲۹- ماکو (máku) یعنی ماه کوه: یکی از شهرستان‌های استان آذربایجان غربی (فرهنگ معین و فرهنگ جغرافیایی، ج ۴)
- ۳۰- ماکو (máku): یکی از بخشهای سه‌گانه (حومه)، شهرستان ماکو. (فرهنگ جغرافیایی)
- ۳۱- ماماها (mámáhán) ماه ماهان: دهی از دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان. (فرهنگ معین)
- ۳۲- مامشارود (mámšárud) ماشان رود ماشاه رود ماه شاهرود. سرزمینی است در نزدیکی همدان به نام فریوار دارای باغی بزرگ و زیبا که مرکز آن «مامشارود» نام داشته است. (فرهنگ معین)
- ۳۳- ماه (máh): در آیین زرتشت یکی از ایزدان. ایزد موکل به روز دوازدهم هر ماه شمسی که موسوم به ماه است. (برهان قاطع)
- ۳۴- ماهان (máhán): نام یکی از بخشهای شهرستان کرمان و همچنین نام روستای مرکزی این بخش دامنه کوهستان جوپار. (برهان قاطع و فرهنگ جغرافیایی، ج ۸)
- ۳۵- ماهان (máhán): دشت بزرگی است در مغرب شهر تبریز تا کنار دریاچه ارومیه. (برهان قاطع)
- ۳۶- ماه بصره (máh-e-basre) یعنی نهاوند. (برهان قاطع)
- ۳۷- ماهرویان (máh ruyán) یا مه رویان: شهری بوده در شش کیلومتری شمال بندر دیلم در کنار خلیج فارس که خرابه‌های آن هنوز باقی است. (فرهنگ معین)



- ۳۸- ماهبام بلاغی (máh bām-e-balági) یعنی ماه بام: دهی از دهستان چهار اویماق، بخش قره‌آغاج، شهرستان مراغه. (لغت‌نامهٔ دهخدا)
- ۳۹- ماه پرویزان (máh Parvizán): دهی از دهستان حومهٔ بخش مرکزی شهر شیراز. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۷)
- ۴۰- ماه زمین (máh-e-zemin): دهی از دهستان حومهٔ بخش مرکزی شهرستان کرمان. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۸)
- ۴۱- ماه سَبَدان (máh sabadan) یا ماه سپدان یا ماه سپیدان به معنی ماه سپید و ماه روشن. همان است پلینوس جغرافیدان یونانی آن را «مزبادن» (mazbáden) می‌نامد. (فرهنگ معین)
- ۴۲- ماه کوفه (máh-e-kufe): دینور. (برهان قاطع)
- ۴۳- ماه نشان (máh nešán): یکی از بخشهای چهارده‌گانهٔ شهرستان زنجان (فرهنگ جغرافیایی، ج ۲)
- ۴۴- ماه نشان (máh nešán): روستای مرکزی دهستان اوریاد، بخش ماه نشان، شهرستان زنجان. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۱۲)
- ۴۵- ماهدشت (máh dašt): یکی از دهستانهای بخش مرکزی شهرستان کرمانشاه، جلگه‌ای بین دو کوهستان که به دو قسمت بالا و پایین تقسیم شده است. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۲)
- ۴۶- ماه فرخان (máh faroxán) یا خیر (xir) دهی از دهستانهای بخش اصطهبانات، شهرستان فسا. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۷)
- ۴۷- ماه رینوئیه (máh-e-rinuiyye): دهی از دهستان خنامان رفسنجان. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۸)
- ۴۸- ماهانویه (máhánuyye) یعنی ماهان کوچک: دهی از دهستان دشت آب بخش حومهٔ شهرستان بافت. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۹)
- ۴۹- ماهانی (máháni): دهی از دهستان عربخانه، بخش شوسف، شهرستان بیرجند. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۹)
- ۵۰- ماه کاریز (máh-e-káriz): دهی از دهستان احمدآباد، بخش فریمان، شهرستان مشهد. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۹)



- ۵۱- ماهگان (máhgán): دهی از دهستان عربخانه، بخش شوسف، شهرستان بیرجند. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۹)
- ۵۲- ماه میران (máh mirán): دهی از دهستان مرکزی بخش شوسف، شهرستان بیرجند. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۹)
- ۵۳- ماهوک (máhuk): دهی از دهستان القورات، بخش حومه، شهرستان بیرجند. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۹)
- ۵۴- ماهی آباد (máhi ábád) یا ماه آباد: دهی از دهستان بخش مرکزی شهرستان میانه. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۲)
- ۵۵- ماهی دشت (máhidašt) یا ماهدشت: دهی از دهستان عزیزآباد، بخش فهرج، شهرستان بم. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۸)
- ۵۶- ماهین (máhin): دهی از دهستان طارم پایین از بخش سیردان، شهرستان زنجان. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۲)
- ۵۷- ماهی دشت (máhi daát) یا ماهدشت: که به نام فعلی آن «بورآباد» معروف است. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۲)
- ۵۸- مایستان (máystán) یا ماهستان و مهستان: دهی از دهستان سیار رستاق ییلاقی، بخش رودسر، شهرستان لاهیجان. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۲)
- ۵۹- ماه فروجک (máh forujak) یا ماه فروغ یعنی ماه تابنده: دهی از دهستان اسفیورد شورآب، بخش مرکزی، شهرستان ساری (فرهنگ جغرافیایی، ج ۳)
- ۶۰- ماه فروز محله (máh foruz mahhalle) یعنی محله ماه تابان: دهی از دهستان رودپی، بخش مرکزی، شهرستان ساری. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۳)
- ۶۱- ماهیان (máhyán) یا ماهان یعنی جایگاه ماه: دهی از دهستان گتول. بخش علی آباد، شهرستان گرگان. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۳)
- ۶۲- ماهآباد (mahábád) یعنی ماهآباد: یکی از شهرستانهای استان آذربایجان غربی. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۴)



- ۶۳- مهاباد (mahábád): نام یکی از بخشهای سه‌گانه (بخش حومه) شهرستان مهاباد. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۴)
- ۶۴- مهاباد (mahábád): دهی از دهستان حبله‌رود، بخش فیروزکوه، شهرستان دماوند. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۱)
- ۶۵- مهاباد (mahábád): دهی از دهستان گرمسیر شهرستان اردستان اصفهان. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۱)
- ۶۶- مه‌آباد سنجری (mahábád-e-sanjari): دهی از دهستان رودمیان، بخش خواف، شهرستان تربت حیدریه. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۹)
- ۶۷- مهاباد سمندر (mahábád-e-samandar): دهی از دهستان جلگه‌زوزن، بخش خواف، شهرستان تربت حیدریه. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۶)
- ۶۸- ماهونک (máhunak): دهی از دهستان حومه‌خاوری شهرستان رفسنجان. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۸)
- ۶۹- ماهونک (máhunak): دهی از دهستان حومه‌شهرستان بردسیر کرمان. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۸)
- ۷۰- مشیز (mašis) یا مه‌شیز یا ماه‌شیز یعنی ماه تابان: نام قلعه‌مشیز. بخش مرکزی شهرستان بردسیر کرمان. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۸) (نگارنده)
- ۷۱- مهان (mahán) یا ماهان: دهی از دهستان پایین شهرستان آاده. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۵)
- ۷۲- مهباز (mahbár): دهی از دهستان چهاربلوک، بخش سمینه‌رود، شهرستان همدان. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۵)
- ۷۳- مهتابی (mahtábi): دهی از دهستان خمیر، بخش مرکزی شهرستان بندرعباس. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۸)
- ۷۴- مهتاجی (mahtaji): دهی از دهستان سبزواران، بخش مرکزی شهرستان جیرفت. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۸)



- ۷۵- مه جان (mah ján) یا مه‌گان یعنی خانه ماه: دهی از دهستان آسپاس، بخش مرکزی شهرستان آباد. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۷)
- ۷۶- مهجان آباد (mahján ábád): دهی از دهستان کامفیروز، بخش اردکان شهرستان شیراز. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۱)
- ۷۷- مهجان آباد (mahčán ábád) یا مهگان یعنی جایگاه ماه: دهی از بخش سرباز، شهرستان ایرانشهر. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۸)
- ۷۸- مهچال (mahčál) یعنی خانه ماه: دهی از بخش ماهان شهرستان کرمان. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۸)
- ۷۹- مه جشتی (mahjašti): دهی از دهستان کاکاوند، بخش دلقان، شهرستان خرم‌آباد. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۶)
- ۸۰- مه روحی (mahruhi) دهی از دهستان مسکوتان، بخش بمپور، شهرستان ایرانشهر. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۸)
- ۸۱- مهستان (mahestán): دهی از دهستان گلهزن، بخش خمین، شهرستان محلات. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۱)
- ۸۲- مه گرد (mahkord) یا ماه گرد: دهی از دهستان بخش کردیان، شهرستان جهرم (فرهنگ جغرافیایی، ج ۷)
- ۸۳- مهکویه پایین (mahkuyye): دهی از دهستان خواجه، بخش مرکزی شهرستان فیروزآباد. (لغت‌نامه دهخدا)
- ۸۴- مهکی (mahaki): دهی از دهستان رومشکان، بخش طرهان شهرستان خرم‌آباد. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۶)
- ۸۵- مهلبان (mahlabán): دهی از دهستان جلال ازرق، بخش مرکزی شهرستان بابل. (لغت‌نامه دهخدا)
- ۸۶- مهلجه (mahlojje): دهی از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان لار. (لغت‌نامه دهخدا)
- ۸۷- مهین (mahin): دهی از دهستان هریس، بخش مرکزی شهرستان سراب. (لغت‌نامه دهخدا)



- ۸۸- مهین (mahin): دهی از دهستان قاقازان، بخش ضیاء آباد، شهرستان قزوین. (لغت‌نامهٔ دهخدا)
- ۸۹- مهین آباد (mahin ábád): دهی از دهستان پایین شهرستان نهاوند. (لغت‌نامهٔ دهخدا)
- ۹۰- مَهِیوب (mahyub) یعنی ماه ایوب: دهی از دهستان بهمنشیر، بخش مرکزی، شهرستان خرمشهر. (لغت‌نامهٔ دهخدا)
- ۹۱- مَهِیار (mahyár) یا معیار یعنی ماه یار: دهی از دهستان حومهٔ شهرستان - شهرضا (فرهنگ جغرافیایی، ج ۱۰)
- ۹۲- مایان (máyan): دهی از دهستان قاقازان، بخش ضیاء‌آباد، شهرستان قزوین. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۱)
- اشاره
- در مواردی هم واژه «ماه» یا به مرور زمان و یا در گویشهای محلی، کوتاه و به «ما» تبدیل شده است که در حقیقت همان واژهٔ ماه است. مانند نامهای زیر:
- ۹۳- ماپرویزان (máparvizán): دهی از دهستان حومهٔ بخش مرکزی شهرستان شیراز. (فرهنگ جغرافیایی کشور، ج ۷)
- ۹۴- ماخوشین (máxošin): دهی از دهستان ولدیگی، بخش ثلاث، شهرستان کرمانشاهان. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۵)
- ۹۵- ماشاری (mášári): دهی از دهستان سیاهو، بخش مرکزی شهرستان بندرعباس. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۸)
- ۹۶- ماشنگی (mášangi): دهی از دهستان رودخانه، بخش میناب شهرستان بندرعباس. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۸)
- ۹۷- ماشهران (mášahrán): دهی از دهستان دهر، بخش میناب، شهرستان بندرعباس. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۸)
- ۹۸- ماغ (mág) یا ماگ یعنی ماه: دهی از دهستان دلفارد، بخش ساردوئیه، شهرستان جیرفت. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۸)
- ۹۹- مافران (máfarán).



- ۱۰۰- ماکران (mákarán): دهی از دهستان میان دورود، بخش مرکزی شهرستان سارس. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۳)
- ۱۰۱- ماکلوان (mákalván) یعنی ماه کلوان: دهی از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان فومن. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۲)
- ۱۰۲- ماکیان (mákián) یعنی ماه کیان: دهی از دهستان بهمی، بخش میناب شهرستان بندرعباس. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۸)
- ۱۰۳- مآلب (málab) یعنی ماه لب: دهی از دهستان طیبی گرمسیری، بخش کهگیلویه، شهرستان بهبهان. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۷)
- ۱۰۴- مالنجان (málenján) یا ماه لنجان: دهی از دهستان رامجرد، بخش اردکان شهرستان شیراز. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۷)
- ۱۰۵- مامالیس (mámális): دهی از دهستان مرودشت، بخش زرقان، شهرستان شیراز. (فرهنگ جغرافیایی، ج ۷)

پی‌نوشت‌ها

۱. منظور آکرمن^۲ از «صلیب مالتی» باید صلیب چند وجهی (multidirectional) یا صلیب چند سویی (multilateral) باشد زیرا به تنهایی معنای آن ناقص است. (نگارنده)
۲. آکرمن، چهار مثلث را چهار دوران ماه تعبیر کرده است. یعنی هلال، بدر، تربیع اول و تربیع دوم (اهله قمر).
۳. این نماد هنوز در هند به صورت تقدس گاو موجود است و در آیین مهر در ایران باستان هم نماد زندگی و باروری بوده است.
۴. این نماد هم بعدها در وجود «آناهیتا» به عنوان الهه باروری و نگاهبان آنها در ایران باستان جلوه‌گر شده است.
۵. با توجه به توضیحات و مطالبی که در بخش اول این مقاله، درباره «ماه» به عنوان نماد باروری و حاصلخیزی ارائه شد، احتمال دارد مادها اولین اقوام آریایی بوده‌اند که شبکه آبیاری روستاها و کشتزارها را ابداع کرده باشند و به همین جهت این شبکه‌ها به نام آنها خوانده شده باشد. همان‌گونه که در اصفهان صورت گرفته است. (نگارنده)

منابع

- اداره جغرافیایی ستاد ارتش، فرهنگ جغرافیایی ایران، سازمان جغرافیایی کشور، تهران، ۱۳۵۵، ۱۰ جلد.
- اوستا، گزارش و تفسیر پورداود، نگارش جلیلی دوستخواه، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۶۶.
- برهان، محمدبن حسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱، ۵ جلد.
- بهار، مهرداد، اساطیر ایران، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.



- بیرونی، محمدبن احمد، آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- دورانت، ویل، تاریخ تمدن (کتاب اول)، ترجمه احمد آرام، تهران، فرانکلین، اقبال، ۱۳۴۳.
- دهخدا، علی اکبر خان، لغت نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۷۴.
- صمدی، مهرانگیز، ماه در ایران از قدیم‌ترین ایام تا ...، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- کویاجی، ج.س.، آیین‌ها و افسانه‌های ایران چین باستان، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران، جیبی، فرانکلین، ۱۳۵۳.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- نفیسی، علی اکبر خان، فرهنگ نفیسی، تهران، انتشارات نگین، ۱۳۲۰.
- یسنا، جزوی از اوستا (ج ۱)، تفسیر و تألیف پورداد، بمبئی، انجمن زرتشتیان بمبئی، ۱۹۳۸.
- یشتها، جزوی از اوستا (ج ۱)، تفسیر و گزارش پورداد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.